

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفتاد و سوم، تابستان ۱۴۰۳: ۳۵-۶۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۳۱

نوع مقاله: پژوهشی

بغداد در آینه ادب فارسی

(تحلیل انواع جلوه‌گری بغداد در متون ادبی فارسی از

قرن چهارم تا قرن هشتم ه.ق)

یوسف اصغری بایقوت*

چکیده

اهمیت و جایگاه بغداد در دنیای اسلام موجب شده که در شعر و ادب بازتاب گسترده‌ای داشته باشد و سخنوران به طرق مختلف به آن اشاره کنند و آن را بستری برای ساخت مضامین و تمهیدات زیبایی‌شناسانه قرار دهند. هدف این مقاله، تحلیل و بررسی این جلوه‌گری و پاسخ به چرایی آن در آثار ادبی فارسی تا قرن هشتم هجری است که به شیوه توصیفی و تحلیلی بدان پرداخته است. بیشترین جلوه بغداد در ادبیات فارسی تا قرن هفتم هجری یعنی تا سقوط بغداد بوده است. بخشی از این بازتاب مربوط به واژه بغداد است که از این حیث، لفظ بغداد در معنی قاموسی، تعبیر کنایی و نمادی، امثال و برخوردهای شاعرانه در متون ادبی خودنمایی می‌کند. بخشی دیگر را باید در توصیفاتی دید که به صورت مدح و ذم درباره بغداد ارائه شده است. توصیف القاب و اسامی بغداد، فتوت و جوانمردی و زیبارویان بغداد و اشتیاق شاعران بدان، بخشی از موارد مدح بغداد است. قرارگیری در مرکز خلافت، مهد علوم و معارف و تصوف بودن بغداد و آثار و ابنیه‌های آن، هر کدام سهم خاصی در شهرت و معروف بودن بغداد دارد.

واژه‌های کلیدی: بغداد، شعر و ادب فارسی، ادبیات عرب و فرهنگ اسلامی و ایرانی.

مقدمه

بغداد، یکی از شهرهای مهم تأثیرگذار در دنیای اسلام بود که به دستور منصور به سال ۱۴۵هـ ساخته شد و مرکز دارالخلافة عباسیان گردید. بغداد «در معبر کاروان‌های مختلف و مخصوصاً در سر راه خراسان واقع بود و هوایی سالم و زمینی حاصل‌خیز داشت. بغداد بعدها با دروازه‌ها و برج‌ها و قصرها و باغ‌ها و بازارهای خویش - و مخصوصاً با دربار پرشکوه مهدی و هارون - شهرت و آوازه بسیار یافت» (زرین‌کوب، ۱۳۹۲: ۴۱۴-۴۱۶).

بخش‌هایی از عراق پیش از اسلام زیر سلطه ایرانیان و پادشاهان ساسانی بوده است. نه‌تنها نام بغداد را فارسی دانسته‌اند^۱، حتی طرح دایره‌ای‌شکل شهر بغداد - که نمونه یگانه‌ای از بنا و طرح گرد شهرها در دوره اسلامی است - بیشتر الگوبرداری شده از شهرهای ایرانی است (همان). از این حیث فرهنگ عراق عرب به‌ویژه بغداد کاملاً با فرهنگ ایرانی آمیخته و عجین شده بود. رواج زبان فارسی در بغداد از قرن پنجم به بعد، زبان عربی بغداد را به‌شدت تحت تأثیر خود قرار داده بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۰). داد و ستدهای فرهنگی نیز جای خود دارد. سماع کردن در خانقاه‌های بغداد با شعر فارسی (همان) و نام بردن از جوانمردان بغداد با لفظ فارسی «عیار» و برگزاری جشن‌های ایرانی نظیر جشن سده و نوروز در بغداد (مصفی، ۱۳۶۵: ۳۸۱)، نمونه بارزی از تأثیر زبان و فرهنگ ایرانی در بغداد است. فراموش نکنیم که شهر بغداد صحنه خلق افسانه‌های دلاویز هزارویک شب ادبیات فارسی است. قصر «ایوان مداین» در شهر تیسفون از آثار ساسانیان که آن را همچون اهرام ثلاثه مصر، یکی از بناهای عجیب دانسته‌اند (ابشیهی، ۱۴۲۴: ۵۳۳) نیز گویای این حقیقت است.

با توجه به اهمیت بغداد، شاعران و نویسندگان، توجه خاصی به این شهر داشته و نه‌تنها به ذکر ویژگی‌ها و توصیفات این شهر پرداخته‌اند، بلکه آن را بستر برای ایجاد تمهیدات سخنوری و خلاقیت‌های هنری و ساخت مضامین و صور خیال قرار داده‌اند. از این نظر، این مقاله در پی آن است که نشان دهد سخنوران فارسی به چه خصوصیتی از این شهر در آثار خود اشاره کرده‌اند و از حیث ادبی، بغداد باعث چه خلاقیت‌های هنری در آثار آنها شده است و دلیل بسامد این شهر در ادبیات فارسی چیست.

پیشینه پژوهش

با توجه به جایگاه ممتاز بغداد از قدیم‌الایام تا امروز، پژوهش‌های زیادی درباره بغداد صورت گرفته است. از تحقیقات قدیمی که مختص بغداد است می‌توان به «تاریخ بغداد» خطیب بغدادی و «مناقب بغداد» ابن جوزی اشاره کرد. امروزه نیز مطالب زیادی در ارتباط با بغداد نوشته شده است که اغلب جنبه تاریخی دارند؛ نظیر کتاب «بغداد» از عبدالعزیز دوری و همکاران که مجموعه‌ای از چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی بغداد است. یا کتاب «تیسفون و بغداد در گذر تاریخ» از شیرین بیانی که به چگونگی شکل‌گیری، شکوفایی و انحطاط دو شهر تیسفون و بغداد از قدیم‌ترین ایام تا پایان دوره مغول پرداخته است.

شفیعی‌کدکنی در مقاله «در سلسله شد دجله» به نکته‌ای جغرافیایی در باب بغداد و انعکاس آن در بیتی از خاقانی پرداخته و اثبات کرده که «سلسله» علاوه بر معانی دیگر، یکی از دروازه‌های بغداد نیز بوده است.

سید محسن حسینی وردنجانی نیز در مقاله «تاجگه یا باجگه...» بر آن است که در بیت خاقانی، صورت صحیح کلمه، «تاجگه» است نه «باجگه». تاجگه، یکی از کاخ‌های مشهور خلفای عباسی در قرن ششم در بغداد بوده است.

این پژوهش، جلوه بغداد را از جنبه‌های مختلف در متون ادبی فارسی تا قرن هشتم هجری بررسی و تحلیل کرده و بیشتر به برخوردهای شاعرانه و هنری سخنوران با این شهر توجه داشته است.

بغداد در ادبیات فارسی

لفظ بغداد

تجنیس با لفظ بغداد

گاهی شاعران با توجه به لفظ و ریشه بغداد - که اشاره شد- از باب تشبیه، جناس مرکب زیبایی خلق کرده‌اند. آنچه در چنین تصویرسازی‌ها مهم است این است که بغداد در این موارد، مُشَبَّه‌به ارکان تشبیه قرار می‌گیرد و این خود بیانگر اهمیت بغداد است. نکته قابل توجه دیگر در چنین مواردی، اشاره تلویحی به فارسی بودن کلمه بغداد است.

در ابیات زیر، جناس «باغ داد» با «بغداد» با توجه به ریشه بغداد قابل توجه است:

شه بدو باغ داد و گشت آباد خانه و باغ داد چون بغداد

(نظامی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۳۰۸)

ای باغ داد و بیضه بغداد مرحبا دورانگه سپهر و سفرگاه انجمنی

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۹۲۹)

خاقانی در «تحفه العراقین» نیز از این نوع تجنیس استفاده کرده است (همان، ۲۵۳۷:

۱۰۰ و ۱۷۵). او گاهی با توجه به واژه بغداد که از دو جزء «بغ» و «داد» ترکیب شده است،

با تأویل و تفسیر ذوقی و شاعرانگی، نوعی جناس می‌سازد.

گفتم بغداد بغی دارد و بی‌داد دیده‌نی‌ای داد بادهای صفاهان

(همان، ۱۳۹۳: ۳۵۵)

خاقانی در این بیت ابتدا واژه بغداد را با توجه به ریشه آن به دو جزء تقسیم کرده،

سپس با افزودن حروف «ی» و «بی» به ترتیب بر انتهای «بغ» و ابتدای «داد»، دو کلمه

مترادف درست می‌کند. «بغی» به عربی، ظلم و ستم و جنایت است که هم‌معنی کلمه

«بی‌داد» به فارسی است. خاقانی با ذهن خلاق خود توانسته منظور خود را در هجو بغداد

به خوبی به تصویر کشد. مولوی نیز در بیت زیر همانند خاقانی از جزءهای آخر دو شهر

«بغداد» و «سمرقند» - که بغداد به عدل و داد و سمرقند به شیرینی قند توصیف شده -

مضمون آفریده است:

که بغداد تو را داد بزرگ است سمرقند تو را قند عظیم است

(مولوی، ۱۴۰۰: ۱۵۶)

گاهی نیز شاعرانی چون خاقانی از اصطلاح «خطِ بغداد» که به معنی خط ششم از

هفت خط جام است، جناس مرکب ساخته‌اند:

جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا باز هم در خط بغداد فکن بار مرا

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۳۹ و ۴۵۳)

شاعر با ذکر «خطِ بغداد» به معنی خط ششم از هفت خط جام و «خطِ بغداد» در

مصرع دوم به معنی مرز بغداد، خطه بغداد، جناس مرکب زیبایی را خلق کرده است. خاقانی ماهرانه هم جام باده را تا خط بغداد طلب می‌کند و هم به نوعی اشتیاق خود را برای رفتن به شهر بغداد نشان داده است. خاقانی گاهی از «خطِ بغداد» با توجه به دو عنصر «خط» و «بغداد» جناس می‌سازد، با این توضیح که در این موارد، بیشتر جناس با واژه «خط» شکل می‌گیرد که یکی از طرفهای جناس «خطِ بغداد» می‌شود^(۲):

گرچه خرد در خط است در خط می‌دار سر تا خط بغداد ده دجله صفت جام جم
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۲۶۰)

تناسب و تقابل‌سازی با بغداد

گاهی شاعران از طریق قیاس، بغداد را به دیگر شهرها و یا برعکس به خاطر اغراق، شهری را بر بغداد تفضیل داده‌اند. نظیر این بیت از خاقانی که با توصیف اغراق‌آمیز، شروان را در سایه عزت شروانشاه از بغداد برتر دانسته است.

شروان به عزّ شاه ز بغداد درگذشت تا شاهزاده صفوه دین بانوان اوست
(همان: ۷۳ و نیز ۸۷۲، ۹۱۵)

مولوی نیز با توجه به اهمیت بغداد، آن را بر دیگر شهرها (بلخ، مرو و هرات) برتری داده و برای رفتن بدان‌جا توصیه می‌کند:

چون تو در بلخی روان شو سوی بغداد ای پدر تا به هر دم دورتر باشی ز مرو و از هری
(مولوی، ۱۴۰۰: ۹۵۴)

ناگفته نماند که مولوی اغلب از طریق تناسب، همدان را با بغداد ذکر می‌کند. گاهی نیز از لفظ «همدان» به صورت «همه‌دان»، ایهام زیبایی خلق می‌کند^(۳) (همان: ۲۴۵، ۱۰۰۸، ۱۰۴۶ و ۱۲۲۹).

گاهی نیز از باب تقابل، بغداد با شهری دیگر ذکر می‌شود:

چون عمر به سر رسد، چه شیرین و چه تلخ پیمانه چو پر شود، چه بغداد و چه بلخ
(خیام، ۱۳۵۴: ۱۵)

در این بیت، بغداد با توجه به پیمانه، ایهامی دارد به خط جام و با توجه به بلخ، به خود شهر بغداد. از سویی اگر در این بیت قائل به لفونشر شویم، آن وقت شیرین به

بغداد و تلخ به بلخ برمی‌گردد. در این صورت به رفاه و پُروونقی و مطلوب بودن بغداد نیز اشاره شده است.

امثال، کنایات و تعبیرات

شهرت بغداد باعث شکل‌گیری امثال و کنایات شده است. گاهی این امثال و کنایات به سبب رونق چشمگیر بغداد، نابسامانی و آشفتگی اقتصادی آن در برهه‌ای از زمان و حاکمیت مطلق خلفای اسلامی بوده است. گاهی نیز شاعران و عارفان با توجه به اهمیت و جایگاه علمی و معنوی بغداد، تعبیر استعاری و کنایه لطیفی از آن خلق کرده‌اند. موارد زیر از این‌دست است:

- از بغداد، زنبیلی کم شدن: این تمثیل کنایی که حکایت از رونق و عظمت و فراوانی بغداد دارد، درباره اشخاص ثروتمند و سرزمین‌های پر نعمت به کار می‌رود که از کم شدن چیزی از دارایی و داشته‌هایشان، متضرر نمی‌شوند؛ آنچنان که بغداد از کم شدن زنبیلی، ضرر و زیانی نمی‌بیند.

به شادی بر لب شط جام جم گیر کهن زنبیلی از بغداد کم گیر
(نظامی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۲۹)

ور یکی زنبیل کم شد از همه بغداد چیست؟ ور یکی دانه برون آمد ز انباری، چه شد؟
(مولوی، ۱۴۰۰: ۲۷۶)

- بغداد خالی و بغداد خراب و کهنه: بغداد خالی و بغداد کهنه و بغداد خراب، کنایه از گرسنگی و ساغر و شکم خالی است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل بغداد خراب، بغداد خالی و بغداد کهنه. و بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۱۲). با برچیده شدن بساط خلافت عباسیان توسط هلاکوخان مغول در سال ۶۵۶ و کشته شدن افراد و خراب گشتن زمین‌های کشاورزی، چنان شد که مردمی که در ناز و نعمت زندگی می‌کردند، به شدت به فقر مبتلا شدند. به طوری که بعدها این وضعیت تبدیل به ضرب‌المثل شد و هر جا که آدم گرسنه‌ای دیده می‌شد، به یاد خرابی بغداد به طنز می‌گفتند: بغدادش خراب است (پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۰۴). این کنایه در متون ادبی سنتی، بازتاب چندانی ندارد و بیشتر از قرن هشتم به بعد در آثار ادبی رواج یافته است. نظیر ابیات زیر که از بسحق اطعمه دانسته‌اند^(۴):

بغداد خراب‌ست از خراسان آباد کنم به نام بغرا

اگر دانی که نان دادن ثواب است تو خود می‌خور که بغدادت خراب است
(دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۴۷)

چو شط چشم خلیفه گر پر آب است عجب نبود که بغدادش خراب است
(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۱۲)

- طرفه بغداد: گفته‌اند طرفه بغداد، نام مرد بازیگری بوده است و «چون این قوم در بغداد که سرآمد هر شهر است، بسیار بوده‌اند، طرفه بغداد مشهور شده است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل طرفه بغداد). نیز طرفه بغداد را نام شخصی دانسته‌اند که به خوبی مَثَل شده است. اما ظاهراً درست همان است که در تداول امروز به صورت «تحفه بغداد» استعمال می‌شود که از باب طنز به معنی عزیز و تنگیاب است. طرفه به معنی تازه است و در قرون اولیه اسلام، شهر بغداد در میان بلاد مشرق‌زمین، امتیازی داشت در چیزهای تازه و تجدد حوادث مهم و هر روز از این شهر به جمیع بلاد مشرق، حوادث نوظهوری منتشر می‌شد و مردم برحسب عادت از مسافران بغداد همواره طلب اخبار طریفه و حوادث تازه می‌نمودند و از این جهت طرفه بغداد و طرائف بغداد فقط بر زبان مردم ایران شهرت یافته، به دلیل آمیزش ایرانیان با عراقیان و عباسیان است (همان، ۱۳۱۲: ۱۳۸). طرفه بغداد را برخی از شاعران -چنان که برخی از فرهنگ‌ها نیز ذکر کرده‌اند (همان)- استعاره و کنایه از معشوق آورده‌اند^(۵):

به تو ای طرفه بغداد نه زان دادم دل که تو از دیده من دجله بغداد کنی
(معزی، ۱۳۱۸: ۷۸۸)

تا دور شدی از برم ای طرفه بغداد شد دامن من دجله بغداد ز دست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۱۰)

- هرچه در بغداد است، مال خلیفه است: این تمثیل کنایی (برزین‌مهر، ۱۳۷۸: ۲۸۶) می‌تواند هم اشاره‌ای داشته باشد به قدرت و اختیارات نامحدود خلفای بغداد و هم انتقاد طنزآمیزی باشد به ثروت‌اندوزی و مال‌دوستی برخی از خلفای بغداد^(۶). مصرع نخست بیت زیر، تداعی‌کننده این مَثَل است:

خاصه که بغداد خنگ خاص خلیفه است نعل بها زبیدش بهای صفاهان
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۳۵۵)

- بغداد بقا/ بغداد جان:

هنوز اندر بیابان باشی آن ساعت که جانت را ازین کرخ فنا باید به بغداد بقا رفتن (خاقانی، ۱۳۹۳: ۴۴۷)

خاقانی در این بیت با استفاده از اصطلاحات عرفانی «فنا» و «بقا»، تعبیرات زیبایی خلق کرده است. وی همچون دیگر عرفا، مراحل رسیدن به بقای الهی را گذشتن از صورت و فنا ساختن خود از تعلقات جسمانی و نفسانی می‌داند. وی در اینجا شهر کرخ را به فنا فی‌الله و شهر بغداد را به بقا بالله و در ابیات قبلی نیز کشور «چین» را به «صورت» تشبیه کرده است. آنچه مهم است این است که خاقانی شهر بغداد را برتر از کشور چین و شهر کرخ عراق دانسته و به دلیل همین اهمیت و اعتبار بغداد از آن به بغداد بقا تعبیر کرده است. علاوه بر مفهوم عرفانی آن می‌توان چنین معنی‌ای هم از بیت دریافت کرد که اگر کسی می‌خواهد در این دنیا به جاودانگی برسد، باید سعی کند خود را به بغداد برساند و در آن سکنی گزیند. خاقانی در جای دیگر، ترکیب «بغداد جان‌ها» (همان: ۴۵۳) را به کار برده است که تعبیری دیگر از همان «بغداد بقا» ست. بغداد جان‌ها، اضافه تشبیهی است به معنی «بغدادی که بسانِ جان‌هاست»؛ اما ظاهراً این تعبیر را باید اضافه سملبیک دانست، یعنی: «بغدادی که خود سمل جان‌هاست».

- بغداد جهان

ما به بغداد جهان جان انا الحق می‌زدیم پیش از آن کاین دار و گیر و نکته منصور بود (مولوی، ۱۴۰۰: ۳۳۱ و نیز: ۲۴۵)

مولوی نیز در این ابیات از بغداد به «بغداد جهان» تعبیر می‌کند. وی در این عبارت، بغداد را کل جهان معرفی می‌کند؛ بغدادی که خود جهان محسوب می‌شود. با توجه به نمادگرایی مولوی، «بغداد جهان» را می‌توان نمادی از عالم غیب و عالم ملکوت دانست. علاوه بر تحلیل‌های عرفانی، باز می‌توان اعتبار و اهمیت بغداد را در این تعبیر نمادین دید و آن اینکه گویی مولوی برای وجود بغداد، ازلیتی قائل است. نکته دیگر آنکه مولوی در کمال اختصار در این بیت به داستان منصور حلاج اشاره کرده است که او را در بغداد به دار آویختند. مولوی در جای دیگر، کوی معشوق را در زیبایی و آبادانی به بغداد تشبیه می‌کند و تعبیر «بغداد کوی» را به کار می‌برد (همان: ۶۱۷).

نظامی نیز در بیتی، «بغدادِ جهان» را به کار برده است. (نظامی، ۱۳۶۲: ۲۲۲). ناگفته نماند که تعبیر «بغداد جهان» در ادبیات عرب نیز به انحای گوناگون آمده است^(۷).

بغدادِ حُسن

بغدادِ حُسن و مصر جمالی و چشم من هم دجله را قرین شد و هم نیل را عدیل
با چشم من بساز، که خوبی و خرمی بغداد را ز دجله بود مصر را ز نیل
(وطواط، ۱۳۳۹: ۳۲۱)

ترکیب «بغدادِ حُسن»، اضافه تشبیهی است که شاعر، زیبایی ممدوح خود، اتسز را به بغداد تشبیه کرده است. بغداد در اینجا خود نماد و سمبل زیبایی تلقی شده است^(۸).

وصف بغداد

بغداد در کل از دو منظر در متون ادبی جلوه یافته است. بغداد هم مدح شده و هم مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است و این موضوعی است که بعینه در ادبیات عرب نیز دیده می‌شود: «در حق بغداد، اشعار از شعرای عرب و عجم بسیار است» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۷). به احتمال زیاد در بسیاری از این موارد، شعرا و نویسندگان فارسی تحت تأثیر ادبای و شعرای عرب قرار گرفته‌اند. برای مدح و ذم بغداد در ادبیات عرب می‌توان به جلد نخست کتاب معجم البلدان (صص ۴۶۰-۴۶۷) مراجعه کرد. در ادبیات فارسی نیز علاوه بر وصف بغداد به صورت پراکنده، برخی از شاعران به طور مستقل به مدح بغداد پرداخته و یا برای آن مرثیه گفته‌اند (انوری، ۱۳۶۴: ۱۱۱-۱۱۵؛ خاقانی، ۱۳۹۳: ۸۰۴، ۹۵۰-۹۵۳ و ۲۵۳۷: ۹۹-۱۰۲؛ سعدی، ۱۳۸۵: ۹۸۳ و ۱۱۳۹).

مدح بغداد

بغداد از جنبه‌های مختلف در ادبیات فارسی تمجید شده است. برخی مدیحه‌ها با توجه به صفات و القاب و یا خصوصياتی است که درباره بغداد وارد است و ادبای فارسی نیز همان توصیفات را درباره بغداد تکرار کرده‌اند. یکی از اسامی بغداد، «مدینه السلام» است که در ادبیات فارسی آمده است: «حضرت بغداد است که امروز مرکز خلافت و مستقر امامت و منبع ملک و مدینه السلام علی‌الاطلاق است. نه در بلاد اسلام چنان شهری نشان می‌دهند و نه در دیار کفر» (منشی، ۱۳۸۶: ۱۹-۲۰). در این نقل قول، گویا نویسنده، دو معنی از آن منظور دارد: یکی «مدینه السلام» که نام بغداد است و دیگری با

توجه به معنی قاموسی، یعنی شهری که محل آرامش و سلامتی است. سلمان ساوجی نیز بغداد را شهری می‌داند که خدا سایه بر سر بغداد افکنده است.

بغداد سایه بر همه آفاق زان فکند که افکنده سایه بر سر او سایه خدا (سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۱۲۷)

این تعبیر می‌تواند مأخوذ از این لقب «دار السلام» بغداد باشد که به‌زعم برخی، «سلام» همان نام خداست و مراد از «مدینه السلام»، «مدینه الله» است (حموی، ۱۳۹۷: ج ۱: ۴۵۷). نیز بغداد را «بهشت هشتم» دانسته‌اند (خاقانی، ۱۳۹۳: ۹۲۹). و این ناظر بدین است که بغداد را بهشت دنیا تلقی می‌کرده‌اند^(۹). یکی دیگر از القاب بغداد، «ام‌البلاد» است. بر همین اساس نیز برخی بغداد را شهر و بقیه جهان را بادیه دانسته‌اند (ابن جوزی، ۱۳۴۲: ۳۰).

اغلب مدح شاعران از بغداد را در اشتیاق و آرزوی آنان برای رفتن بدانجا می‌بینیم^(۱۰). بغداد با ترقی حیرت‌انگیز در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی می‌توانست اشخاص مختلفی را از هر گروه و صنفی به سوی خود بکشاند و یا میل و اشتیاقش را در دل آنها ایجاد کند. از این‌روی برخی از شعرای فارسی‌گوی که به بغداد رفت و آمد داشته‌اند، هنگام دوری از آن، حسرت می‌برده و برای رفتن دیگر باره اشتیاق نشان می‌داده‌اند. خاقانی شاید نخستین شاعری است که با توجه به آشنایی و رفت و آمدش به بغداد، بیش از دیگر شاعران هم‌روزگار خود بدان اشتیاق و علاقه نشان داده است.

ای عراق الله جارك سخت مشعوفم به تو
وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم تو را
تشنه دل تفته‌ام از دجله آریدم شراب
دردمند زارم از بغداد سازیدم دوا
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۲)

خاقانی بر آن است که اگر فلک وی را از دامگاه شروان نجات دهد، در بغداد مقام می‌کند (همان، ۱۰۸: ۲۵۳۷). در جایی نیز «بوی بغداد» و «دم دجله» را تنها خویشاوندِ جان‌ش می‌داند (همان: ۸۶۶). و هرچند سفر کعبه وی را به بغداد رسانیده است، آرزو دارد که هر ساله چنین سفری را بدانجا داشته باشد (همان: ۸۰۴).

سعدی نیز که مدتی در بغداد بوده و در نظامیه آن کسب دانش کرده، بعد از بازگشت به ایران، گویا به دلیل کم‌لطفی و بی‌توجهی عاملان حکومتی، دلش از صحبت شیراز می‌گیرد و به دنبال زندگی مطلوب، عزم سفر دوباره به بغداد می‌کند:

دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت وقت آنست که پرسى خبر از بغدادم
هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد عجب ار صاحب دیوان نرسد فریادم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۶۲)

ابن‌یمین نیز با استقبال از شعر و فکر سعدی، نمی‌خواهد در خراسان، محنتِ جان
بکشد و به فکر رفتن به بغداد است (ابن‌یمین، بی‌تا: ۱۲۹)^(۱۱).

ذم بغداد

بغداد علاوه بر مدح و تمجید، مورد مذمت و نکوهش نیز واقع شده است. بخشی از
این نکوهش‌ها، مبنای اعتقادی و دینی دارد و بخشی هم دیدگاه‌هایی است که به اوضاع
و وضعیت بغداد و مردم آن در برهه‌ای از تاریخ برمی‌گردد. از این‌روی برخی نگاه‌های
متضاد هم درباره بغداد دیده می‌شود. برای مثال در برخی منابع، مردم بغداد به
جوانمردی و مروت ستوده شده است: «ذوالنون مصری گفت هر که خواهد که جوانمردان
نیکو ببیند، به بغداد شود و سقّایان بغداد را ببیند...» (قشیری، ۱۳۸۸: ۴۰۹؛ و نیز: عطار، ۱۳۹۹:
۱۴۴؛ ابن‌جوزی، ۱۳۴۲: ۳۱). در حالی که دیگران، بغدادیان را به بی‌انصافی و خساست
متهم کرده‌اند (بحتری: بی‌تا، ج ۱: ۴۶۰؛ خاقانی، ۱۳۹۳: ۸۵۱، ۸۷۵، ۹۲۷ و ۹۲۸). نگاه نخست که
مبتنی بر اندیشه عرفانی است، ناظر به روزگار شکوفایی آیین جوانمردی و فتوت در
بغداد است^(۱۲). نگاه دوم نیز می‌تواند نشان‌دهنده گرفتاری مردم بغداد در برهه‌ای از
تاریخ باشد که به دلایلی از جمله قحطی و نابسامانی اقتصادی، توانِ ایشار و فداکاری
نداشتند. گاهی این مذمت را به منابع روایی نیز نسبت داده و بغداد را «قرن الشیطان و
تهیج الفتن» (ابن‌جوزی، ۱۳۴۲: ۵؛ ابونعیم اصفهانی، بی‌تا، ج ۶: ۱۱۶-۱۱۷) توصیف کرده‌اند. چون
خاک بغداد را جزء موقوفات غصبی می‌دانستند، خرید و فروش منازل و اقامت در آن را
نیز سخت مکروه می‌دیدند (خطیب بغدادی، ۲۰۱۱، ج ۱: ۳۴-۵۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵: ۲۷۹، و
ج ۱۴: ۲۱۱). از این‌روی امام احمد حنبل هر چند در بغداد می‌نشست، هرگز نانِ بغداد
نمی‌خورد و از موصل برایش آرد می‌آوردند و می‌گفت: «این زمین را امیرالمؤمنین عمر،
رضی‌الله عنه، وقف غازیان کرده است» (عطار، ۱۳۹۹: ۲۵۵)^(۱۳).

بغداد، شهر بزرگی است که در طول تاریخ دستخوش تحولات و تغییرات شده است.
گاهی به دلیل اختلافات درونی و یا ضعف حاکمیتی و یا بروز اختلافات دینی و مذهبی

دچار قحطی و گرانی می‌شد. نابسامانی ناشی از این موارد در شهر بزرگی چون بغداد طبیعتاً ناهنجاری و بزهکاری‌های اجتماعی را به وجود می‌آورد. از این حیث بد اخلاقی‌هایی چون کم‌فروشی، بی‌انصافی، دزدی، خسیسی و فسادهای اخلاقی و... را در بغداد مشاهده می‌کنیم. «جنید یک روز در بغداد، دزدی را دید که آویخته بودند از دار» (عطار، ۱۳۹۹: ۴۴۶). فسادهای اخلاقی نیز در بغداد آن زمان مشاهده می‌شد: «داود گفت: چون در بغداد، محلّه‌ها و بازارها و چیزهای ناشایست مشاهده کردم...» (همان: ۲۶۳). برخی شاعران نیز بدین موارد اشاره کرده‌اند (سنایی، ۱۳۷۷: ۶۶۵؛ خاقانی، ۱۳۹۳: ۸۰۸-۸۰۹؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۷۷ و ۷۸). احمد بن عباس هم از بیم اینکه مبادا زمین بغداد، مردمانش را به خاطر فساد در خود فروکشد، از آنجا فرار می‌کرد (ابن جوزی، ۱۳۴۲: ۲۸). در چنین اوضاعی، حرام و حلال رعایت نمی‌شد: «بشر را گفتند: که بغداد مختلط شده است، بلکه بیشتر حرام است، تو از چه می‌خوری؟» (عطار، ۱۳۹۹: ۱۳۰).

چنین اوضاعی مسلماً مردم را از نوع دوستی و ایثار بازمی‌داشت و هم و غم آنها را به سوی خودشان معطوف می‌ساخت. از این‌روی مردم بغداد به بی‌وفایی و بی‌رحمی توصیف می‌شدند:

خاقانیا به بغداد اهل وفا چه جویی کز شهر قلب کاران، این کیمیا نخیزد
گر خون اهل عالم، ریزند دجله دجله یک قطره اشک رحمت از چشم کس نریزد
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۸۵۱ و ۸۷۵)

خاقانی در قطعه‌ای که در ذم بغداد سروده، به داستان پیرمردی اشاره می‌کند که نه توان آب برداشتن از دجله داشت و نه سیم و زری در آستین. در نتیجه از وی آب دجله را دریغ می‌دارند (همان: ۹۲۷-۹۲۸). چنین مضامینی در ادب تازی نیز آمده است^(۱۴).

ساخت مضامین عرفانی از بغداد

کلام و عرفان و معارف اسلامی

بغداد، مهم‌ترین شهر در پدید آمدن ارتباط و تقابل فرقه‌های اسلامی بود و به دلیل اینکه ابعاد سیاسی، فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی برجسته‌ای داشت و الگوی دیگر شهرها و اثربخش در روابط فرقه‌های دیگر شهرها بود، بحث‌های «فکری و اعتقادی، عقل‌گرایی و جریان‌های سیاسی در میان عالمان رواج یافته بود و نوشتن

کتاب‌های نقد درباره کتاب‌ها و اندیشه‌های رقیب و یار برخی اتهام‌های جریان یافته در جامعه از گام‌های مهم این رویکرد بود» (بارانی، ۱۳۹۲: ۲).

علاقه خلفا به بحث‌های علمی، ایجاد بنیاد علمی «بیت‌الحکمه» به دستور مأمون عباسی و تأسیس مدرسه «نظامیه» توسط خواجه نظام‌الملک طوسی بر رونق علمی آن می‌افزود. از نمونه‌های توجه خلفا به بحث‌های کلامی و اعتقادی این است که مأمون وقتی به بغداد آمد، «از صاحب‌نظران و دانشمندان، کسانی را که درخور مجالست می‌دید، دستچین کرد و مجالس مناظره خویش را به وجود آنها رونقی داد... البته این مناظرات، اختصاص به مجلس خلیفه نداشت؛ همه‌جا از مسجد تا بازار از اینگونه گفت‌وگوها می‌رفت» (زرین‌کوب، ۱۳۹۲: ۴۳۸).

امتحان شدن مردم درباره مخلوق و حادث بودن قرآن - که به ایام محنه معروف است - یکی از نمونه‌های بارز بحث‌های کلامی است. این اندیشه‌های کلامی به صورت‌های مختلفی در متون ادبی عرفانی فارسی بازتاب یافته است:

- «و چون به بغداد معتزله غلبه کردند، گفتند: وی (= احمد بن حنبل) را تکلیف باید کرد تا قرآن را مخلوق گوید...» (عطار، ۱۳۹۹: ۲۵۳؛ هجویری، ۱۳۹۸: ۱۷۸).

- «اما من گروهی دیدم از ملاحده بغداد و نواحی آن خَذَلْهُمْ‌الله که دعوی تولا بدو داشتند و کلام وی را حجت زندقه خود ساخته بودند و اسم حلاجی بر خود نهاده و اندر امر وی غلو می‌کردند...» (هجویری، ۱۳۹۸: ۲۳۲).
ناگفته نماند که به دار رفتن منصور حلاج در بغداد نیز نتیجه همین توجه مفرط به اندیشه‌های اعتقادی و کلامی بوده است (عطار، ۱۳۹۹: ۶۳۸).

یکی از علوم متداول و معروف در بغداد، «تصوف و عرفان» بود که با وجود عرفای نامی در میان علوم اسلامی، برجستگی خاصی داشت. نام عرفای معروف بغداد و نقل قول آنها در کتب عرفانی موجب بازتاب بغداد در آثار ادبی عرفانی فارسی شده است. جنید بغدادی به دلیل شهرت خاصی که در میان عرفای بغداد دارد، بیشتر از دیگر عرفای بغداد در متون فارسی بازتاب یافته است. در آثار عرفانی فارسی، بیشتر به سخنان جنید استناد داده شده و از وی نقل قول کرده‌اند (همان: ۴۵۴). مولوی نیز از اشاره به نام جنید غفلت نمی‌کند:

عشق آن کرم بود در تحقیق در دل صد جنیدِ بغدادی
نی جنیدی گذاشت و نی بغداد عشق خونی به زخم جلادی
(مولوی، ۱۴۰۰: ۹۱۹)

گاهی «انا الحق» گفتن حلاج و ماجرای به دار آویخته شدن وی در بغداد سبب یادآوری بغداد می‌گردد.

ما به بغداد جهان جان انا الحق می‌زدیم پیش از آن کاین دار و گیر و نکته‌نصور بود
(همان: ۳۳۱ و نیز: ۲۴۵)

گاهی نیز کرامت این دسته از صوفیان بغداد، والیان و حاکمان را به سوی خود جلب می‌کرد: «درویشی مستجاب‌الدعوه در بغداد پدید آمد. حجاج یوسف را خبر کردند. بخواندش...» (سعدی، ۱۳۸۵: ۳۲).

عقلاء مجانین بغداد

عقلاء مجانین، کسانی بودند که چون رفتارشان همانند دیوانگان و برخلاف عرف جامعه و احکام شریعت بود، دیوانه خوانده می‌شدند. از سویی نیز چون سخنان حکیمانه بر زبان می‌آوردند، آنان را عاقل نیز می‌دانستند. دامنه شمول عقلاء مجانین بسیار گسترده و متنوع است. افرادی که در این جرگه قرار داشتند، از گروه‌های مختلف و با اندیشه‌های متفاوت بوده‌اند. در میان آنها، هم صوفیان و عارفان برجسته‌ای دیده می‌شود و هم افراد دیگری که رفتارشان، هیچ شباهتی به صوفیان و عارفان ندارد. آن نقطه اشتراکی که موجب شده این افراد از صوفی و غیر صوفی با عنوان «عقلاء مجانین» گرد هم آیند این است که آنها همگی از نوعی هشیاری و بیداری روحی برخوردار بودند و در بیان احساسات درونی خود، صراحت و بی‌باکی نشان می‌دادند.

مرکز عمده این عقلاء مجانین، حوزه بغداد از جمله کوفه، موصل، واسط، جبل، بلد، مدائن و خود بغداد بوده است (نیشابوری، ۱۴۰۷ ه: ۱۰۰-۳۰۲). اما بیشترین داستان‌های مربوط به عقلاء مجانین در همان بغداد شکل گرفته است. بهلول (متوفای ۱۹۰ هجری)، یکی از معاریف برجسته این قوم از کوفه بغداد بوده است و ملقب شدن عقلاء مجانین به «بهالیل»، حکایت از انتساب به همین بهلول بغدادی دارد. داستان این افراد اغلب در متون عرفانی و بیش از همه در آثار عطار نیشابوری آمده است. عطار از آنان با نام‌های

شوریده، دیوانه و مجنون یاد کرده است.

بخشی از بازتاب داستان عقلاء مجانین بغداد به سبب وجود تیمارستان‌هایی بوده که آنها را در آنجا به بند می‌کشیدند. رفتار و گفت‌وگوی این دیوانگان با عیادت‌کنندگانشان که اغلب حاوی نکات دقیق و لطیف و حکمی بوده است، حاصل این تیمارستان‌ها بود. داستان بستری شدن شبلی در یکی از این تیمارستان‌های بغداد و سنگ انداختن وی به عیادت‌کنندگان از جمله این موارد است (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۸۶). عده‌ای از عقلاء مجانین نیز آزاد بودند، اما همواره از مردم می‌گریختند و سر به بیابان می‌گذاشتند و وقتی هم به میان مردم می‌آمدند، از سنگ و آزار کودکان در امان نبودند.

یکی دیوانه در بغداد بودی که نه یک حرف گفתי، نه شنودی
بدو گفتند ای مجنون عاجز شراب چرا حرفی نمی‌گویی تو هرگز
چنین گفت او که حرفی با که گویم چو مردم نیست پاسخ از که جویم
(عطار، ۱۳۹۴: ۲۰۶)

مگر شوریده دل بهلول بغداد ز دست کودکان آمد بفریاد
پیای سنگ می‌انداختندش ز هر سویی سبک می‌تاختندش...
(همان: ۲۳۸ و نیز ۲۸۱)

آن یکی دیوانه در بغداد شد یک دکان پر شیشه دید او شاد شد
(همان، ۱۳۸۶: ۲۱۷)

داستان‌نی‌سواری یکی از این عقلاء مجانین را در مثنوی می‌بینیم که برای فرار از پذیرش مسند قضاوت، خودش را دیوانه می‌سازد و با کودکان به نی‌سواری مشغول می‌شود (مولوی، ۱۳۸۵: ۲۷۴-۲۷۹).

گاهی نیز این دیوانگان را در برخورد با خلفای بغداد می‌بینیم، یا خلفا، مشتاق دیدن آنها بودند و یا این دیوانگان برای پند و وعظ و تنبّه و تمسخر به دیدار خلفا می‌رفته‌اند. گفت‌وگوی دیوانگان با خلفا را در متون ادبی و عرفانی می‌توان دید (جامی، ۱۳۷۱: ۳۸-۳۹).

ساخت مضامین مدحی

خلفای بغداد، نقش بسیار مؤثری نه‌تنها در عراق عرب، بلکه در دیگر ممالک اسلامی نیز

داشته‌اند؛ به طوری که سالیان زیادی، مشروعیت پادشاهی حکام سلسله‌های ایرانی و ترک در سرزمین‌های شرقی را همین خلفا رقم می‌زدند و لوا و منشور خود را از خلیفه می‌گرفتند: فزوده کرد ز نامت خلیفه در بغداد جمال خطبه و منشور و سکه و دینار (معزی، ۱۳۱۸: ۲۰۱ و نیز ۴۸۵)

ناگفته نماند که خطبه امرا را در محضر خلیفه بغداد می‌خواندند و «در آن ایام در بغداد، در خطبه بعد از نام خلیفه، ذکر سلطانی که غالب بودی، کردند» (جوینی، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۹۱). این یعنی تأیید پادشاهی وی از سوی خلیفه بود و این امر برای پادشاه بسیار بااهمیت و سخت مایه مباهات بود؛ بدین جهت که هم حکومتش مشروعیت پیدا می‌کرد و هم حمایت همه‌جانبه خلیفه را به دنبال داشت. معزی در مدح سنجر بدین نکته اشاره می‌کند:

خطبه بر نام تو کردند همی در بغداد باده بر یاد تو خوردند همی در شیراز (معزی، ۱۳۱۸: ۴۱۸)

عنصری هم بر آن است که نام و کنیه سلطان محمود، زینت‌بخش خطبه‌های بصره و بغداد است (عنصری، ۱۳۶۳: ۷۲).

تمام اقدامات پادشاهان باید مورد تأیید خلفا قرار می‌گرفت، والا نمی‌توانستند حکمرانی کنند. بر اساس همین جایگاه ویژه خلفاست که گاهی شاعران فارسی‌گو مستقلاً به مدح خلفا می‌پرداختند (معزی، ۱۳۱۸: ۱۷۱). گاهی به بهانه گسترش اسلام، لشکرکشی پادشاهان با رضایت و دستور خلیفه وقت صورت می‌گرفت: «جلال‌الدین حسن که از راه مصلحت، اسلام را شعار خود ساخته بود و خلیفه قبول کرده، می‌خواست تا اشاعت اسلام خود کند» (جوینی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۶۱). در این ابیات نیز -که شاعر در ذکر مراجعت سلطان محمود از فتح سومنات سروده- این نکته کاملاً مشهود است:

کنون دو چشم نهاده‌ست روز و شب گویی به فتح‌نامه خسرو خلیفه بغداد
خلیفه گوید کامسال همچو هر سالی گشاده باشد چندین حصار و آمده شاد
خبر ندارد کامسال شهریار جهان بنای کفر فکنده‌ست و کنده از بنیاد
(فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۳۴)

استفاده از عناوین دینی نظیر «امیر مؤمنان»، بر قداست خلفا می‌افزود، چنان‌که «هرگاه

کسی به پیشگاه خلیفه وارد می‌شد، باید می‌گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه‌الله و برکاته» (صابی، ۱۳۹۷: ۴۷). دیدن روی خلیفه هم مایه شرف و سعادت محسوب می‌شد.

هم به بغداد رسی روی خلیفه بینی گر کنی عزم سفر در همدان نستیزی
(مولوی، ۱۴۰۰: ۱۰۰۸)

در طبع همچون گولخن ناگه خلیفه رو نمود از روی میر مؤمنان شد فخر صد بغداد از او
(همان: ۷۹۳)

خلفا به امورات شرعی نیز می‌پرداختند. حتی خلیفه غالباً خود به مظالم می‌نشست و به کار شکایت‌گر می‌رسید (زرین‌کوب، ۱۳۹۲: ۴۵۳). از اختیارات مطلق خلفا در امورات شرعی همین بس که گاهی درباره تعیین و تکلیف اعتقاد و مذهب افراد در پیش خلیفه محضر می‌ساختند (جوینی، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۵۴ و ۲۰۹). در مواقعی نیز از این اختیار شرعی خلیفه استفاده سوء می‌شد و بی‌آنکه خلیفه در جریان امری باشد، از سوی وی و به نام وی حکم‌ها صادر و اجرا می‌شد؛ چنان‌که دست‌نوشته ساختگی خلیفه بغداد «مبنی بر قرمطی شدن حسنک»، مرگ وی را فراهم کرد (بی‌هقی، ۱۳۸۳: ۱۹۷). به هر حال همین موارد نیز حکایت از قدرت خلیفه در همه امور دارد (عطار، ۱۳۹۹: ۱۴۴ و ۸۲۹).

البته توجه خلفای بغداد به شعر و شاعری را نباید فراموش کرد. از آنجا که خلفای بغداد خودشان اغلب اهل شعر و ادب و دانش بودند، از این‌روی بدین امور اهتمام می‌ورزیدند و اهل علم و شعر و ادب را مورد نوازش و بخشش قرار می‌دادند. برخی از شاعران بدین امر اشاره کرده‌اند (خاقانی، ۱۳۹۳: ۳۹۷؛ منوچهری، ۱۳۳۸: ۱۱۸-۱۲۰).

سرانجام اینکه گاهی شاعران، مرگ خلفای بغداد و از دست رفتن شکوه و عظمت آنها را برای پند و عبرت مثل کرده‌اند^(۱۵).

برین که می‌گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۰۱)

ساخت تصویر و مضمون از اماکن بغداد

بازارهای بغداد

وضع جغرافیایی بغداد و «اهالی فعال آن و تشویق دولت به تجارت و اعتبار خلافت به‌زودی این شهر را به صورت مرکز عمده بازرگانی درآورد. بازارها در رصافه و به‌ویژه در

کرخ، شاخص اصلی زندگی شدند» (دوری و دیگران، ۱۳۷۵: ۲۱). در بغداد، هر صنفی، بازار مختص به خود را داشت. چنان‌که بازار بزرگ وراقین، مجالس علما و شعرا بوده است (ابن جوزی، ۱۳۴۲ه: ۲۶). از زمان منصور به بعد، محتسبی برای نظارت بر بازارها و جلوگیری از تقلب و مراقبت بر اوزان و مقادیر تعیین شد. محتسب گذشته از این، از اعمال خرابکارانه نیز جلوگیری می‌کرد. هر بازار یا حرفه، رئیسی داشت که طرف دولت تعیین می‌کرد (دوری و دیگران، ۱۳۷۵: ۲۲). قطعاً بازارهای بغداد با آن همه وسعت، نام‌های زیادی داشته است (همان: ۳۲). اما تنها بازاری که به نام خاص در متون ادبی فارسی آمده، بازار «سوق الثلاثاء» است. سوق الثلاثاء یعنی سه‌شنبه بازار. بازاری در بغداد بوده که روزهای سه‌شنبه در آنجا خرید و فروش می‌شده است. ظاهراً نام این بازار هم تنها در دیوان خاقانی و در این بیت از قصیده معروف ترسائیه آمده است:

فرستم نسخه ثالث ثلاثه سوی بغداد در سوق الثلاثاء
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۲۶)

بازارهای بغداد چنان رونقی داشتند که به شکل‌های مختلف در ادبیات فارسی تجلی یافته است:

تو چنان دانی که این بازار عشق هست چون بازار بغداد و دمشق
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۲۷)

چمن چون تخت بزازان بغداد است پنداری کواکب ز آسمان بر گلبن افتاده است پنداری
(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۴۱۴)

در این بازار بغداد حتی عارفان بزرگی چون سری سقطی نیز در عین ادای حق طریقت، از روی شریعت در بازار فعالیت می‌کرد. به قول عطار، سری سقطی وقتی به بغداد آمد، به آبگینه‌فروشی پرداخت (عطار، ۱۳۹۹: ۳۳۷ و ۴۳۵). این بازارها گاهی به دلایلی طعمه حریق می‌شد. گاهی عیاران «در بازارها و راه‌ها باج می‌گرفتند و اموال رهگذران را می‌زدیدند و شب‌ها پیوسته به خانه‌ها دستبرد می‌زدند. با آتش و شمشیر ویرانی به بار می‌آوردند و بسیاری از محلات و بازارها را آتش می‌زدند» (دوری و دیگران، ۱۳۷۵: ۳۲). گاهی نیز اختلافات مذهبی و دینی بدین امر دامن می‌زده است؛ چنان‌که در روزگار رشید، «فتنه‌ها و آشوب‌های شیعیان و اهل سنت با یکدیگر موجب سوختن

منازل و دکان‌های بی‌شماری در بخش غربی بغداد گردید» (ابن جوزی، ۱۳۴۲: ۲۴). بنا بر گزارش‌ها، در این کشمکش‌ها، علاوه بر نابودی ۱۷۰۰۰ نفر و سوختن ۳۰۰ دکان و خانه‌های بسیار، ۳۳ مسجد نیز طعمه حریق شده است (دوری و دیگران، ۱۳۷۵: ۳۱). آتش‌سوزی بازارهای بغداد از جمله مواردی است که در متون ادبی فارسی، بازتاب بیشتری داشته است. گاهی نیز دامنه این آتش‌سوزی‌ها به منازل مسکونی مردمان نیز کشیده می‌شد:

مگر یک روز در بازار بغداد	بغایت آتشی سوزنده افتاد...
به ره در پیر زالی مبتلیئی	عصا در دست می‌آمد ز جایی...
کسی گفتش مرو دیوانه‌ای تو	که افتاد آتشی در خانه تو
زنش گفتا تویی دیوانه تن زن	که حق هرگز نسوزد خانه من...

(عطارد، ۱۳۹۴: ۲۲۸)

حتی مردمانی نیز در اثر این آتش‌سوزی، جان خود را از دست می‌دادند: «و نقل است که وقتی در بغداد آتش افتاد در بازار نخّاسان و بسیار خلق هلاک شد و بیشتر از بازار بسوخت...» (همان: ۱۳۹۹: ۴۸۹ و نیز: ۳۳۷ و ۳۳۸). سعدی نیز بدین مورد اشاره کرده است:

شبی دود خلق آتشی بر فروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت...
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۳۴)

مقبره‌های بغداد

با توجه به وسعت بغداد و جمعیت آن، طبیعتاً مقبره‌های زیادی در آن وجود داشته است و «بر ظاهر او مشاهد و مزارات متبرکه بسیار است» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۶). درباره تعداد مدارس، مساجد، حمام‌ها و قبور بغداد به کتاب «تاریخ بغداد» خطیب بغدادی و «مناقب بغداد» ابن جوزی باید مراجعه کرد. اما از آن میان نام «شونیزیه» در متون فارسی بیشتر نمود دارد. شونیزی یا شونیزیه، محله‌ای در جانب غربی بغداد است که علاوه بر گورستان معروف، مسجد و خانقاهی هم داشته است. در آنجا بسیاری از عرفا مدفون هستند (حموی، ۱۳۹۷: ج ۳: ۳۷۴، ابن جوزی، ۱۳۴۲: ۲۹). شونیزیه بیشتر در ارتباط با صوفیه و عرفا و در متون عرفانی آمده است:

«اُندر مسجد شونیزیه نشسته بودم منتظر جنازه‌ای و اهل بغداد جمله

منتظر این جنازه، تا نماز کنیم...» (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۹۹ و نیز ۱۴۲).

- «ابوحفص عمر بن سالم النیسابوری، چون به مسجد شونیزیه آمد، مشایخ جمله بیامدند و جنید با ایشان بود. وی تازی فصیح می‌گفت با ایشان» (هجویری، ۱۳۹۸: ۱۸۹).

- «ابونصر سراج که ماه رمضان به بغداد رسید. اندر مسجد شونیزیه وی را خانه‌ای به خلوت بدادند» (همان: ۴۷۳).

شونیزیه به‌ندرت در اشعار فارسی آمده است. خاقانی در این بیت به صورت جناس مرکب، آن را به کار برده است:

پیش من لاف ز شونیزیه شو نیز مزین دست من گیر و به حانوتیه بسپار مرا
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۳۹)

محلله‌های بغداد

بغداد، محلله‌های زیادی داشته که نام چندی از آنها نظیر «کرخ»، «حله»، «فالودج» و «باب الطاق» به نام خاص در متون فارسی وارد شده است. از میان این محلله‌ها، کرخ بیشترین بازتاب را دارد. کرخ، یکی از محلله‌های آبادان بغداد است که به دستور شاپور ذوالاکتاف بنا شده است. این محلله علاوه بر زیبا بودنش، یکی از محلله‌های معروف تجارت نیز به شمار می‌آمده است؛ زیرا به دستور منصور، بازارها را در ناحیه کرخ ساخته بودند. (طبری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۹۱۸). خاقانی در قصیده معروف خود با ردیف «صفاهان» از قول یکی از مستمعان می‌گوید که زکات محلله کرخ، بیشتر از سرمایه و ثروت اصفهان است. (خاقانی، ۱۳۹۳: ۳۵۵) و در قصیده‌ای که به عربی در مدح بغداد سروده، دجله را کوثر و کرخ را بهشت می‌داند و آب و هوای بغداد را می‌ستاید (همان: ۹۵۰). فرخی سیستانی نیز آبادانی خانه خویش را در سایه بخشش‌های ممدوح با کرخ مقایسه می‌کند (فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۳۸). این دو مورد از ویژگی کرخ در متون فارسی بازتاب یافته است:

مه ارداریه‌شت و روز خرداد جهان از خرمی چون کرخ بغداد
(فخرالدین گرگانی، ۱۳۷۷: ۲۲۰)

کبودی و کوری در آمد به چرخ که بغداد را کرد بی‌کاخ و کرخ^(۱۶)
(نظامی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۷۵)

سنایی نیز به تجارت و رونق اقتصادی کرخ در دو جا اشاره می‌کند:
جعفری را چو نیست اینجا نرخ باز دار از پی تجارت کرخ
(سنایی، ۱۳۷۷: ۴۲۷ و ۴۸۲)

تصویرسازی از رودخانه‌های بغداد

دجله، رودخانه معروف بغداد در ادبیات فارسی، بسامد بالایی دارد و به انحای مختلف دست‌مایهٔ مضمون‌آفرینی در آثار شاعران و ادیبان شده است. احصای همه آن موارد که اغلب نیز تشابه مضمونی دارند، تطویل لاطائل است. از این‌روی تنها به مضامین شاخص درباره دجله اشاره می‌شود. در ادبیات فارسی معمولاً از باب اغراق برای نشان دادن کثرت چیزی از جمله شراب و اشک را بیشتر به آب دجله تشبیه و یا قیاس کرده‌اند^(۱۷):
غم‌هات بر ما جمله شد بغداد همچون حله شد یک دیده اینجا دجله شد، یک دیده آنجا شد فرات
(همان، ۱۳۸۸: ۸۰۴)

سینه گو شعلهٔ آتشکدهٔ فارس بکش دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۲۶)

یک ره ز لب دجله، منزل به مدائن کن وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن را
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۳۵۸)

سعدی که مدت زیادی را در بغداد زندگی کرده و از نزدیک دجله را مشاهده کرده، بر اساس مشرب فکری خود و از سر اعتبار، از دجله بیشتر تمثیل را ساخته است:

به کوشش توان دجله را پیش بست نشاید زبان بداندیش بست
(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۶۹)

چو دخت نیست خرج آهسته‌تر کن که می‌گویند ملاحان سرودی
اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک‌رودی
(همان، ۲۴۵)

در منظومه «ویس و رامین» نیز عشقِ ناگسستنی «رامین» به «ویس» از باب تمثیل به جدایی‌ناپذیری دجله از بغداد تشبیه شده است:

جدا مانی تو زان شمشادِ آزاد اگر دجله جدا ماند ز بغداد
(فخرالدین گرانج، ۱۳۷۷: ۲۴۰)

یکی از مواردی که در ارتباط با دجله در ادبیات فارسی آمده، تفریح و جشن و بزم باده‌نوشی بر لب دجله است. شادی و لهو و لعب در بغداد و ساحل دجله در آثار نویسندگان و ادبای عرب نیز آمده است (ابن جوزی، ۱۳۴۲: ۵: ۲۷). انوری در قصیده‌ای بلند که در وصف بغداد است، به تفریحات کنار دجله اشاره‌ای می‌کند^(۱۸):

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور...
کنار دجله ز خوبان سیم‌تن خلخ میان رحبه ز ترکان ماه‌رخ کشر...
(انوری، ۱۳۶۴: ۱۱۱-۱۱۵)

نتیجه‌گیری

بغداد با توجه به جایگاه ممتاز خود در دنیای اسلام، به شکل‌های گوناگون در ادبیات تازی و فارسی، بیشترین بازتاب را داشته است. ارتباط تنگاتنگ بغداد و ایران سبب آمیختگی فرهنگ و زبان میان آن دو شده است. بیشترین جلوه بغداد در ادبیات فارسی تا قرن هفتم هجری یعنی تا سقوط بغداد بوده است. در این پژوهش، جلوه و بازتاب بغداد در پنج رویکرد کلی با عناوینی چون «لفظ بغداد»، «وصف بغداد»، «علوم و معارف و تصوف بغداد»، «خلفای بغداد» و «آثار و ابنیه» بررسی و نشان داده شد.

لفظ بغداد، از جنبه‌های ادبی به شکل تجنیس، تناسب، کنایه، تمثیل و نماد در آثار ادبی تجلی یافته است. گاهی بغداد به دو صورت مدح و ذمّ در ادب فارسی وصف شده است. توصیف القاب و اسامی بغداد، فتوّت و جوانمردی و زیبارویان بغداد و اشتیاق شاعران بدان، بخشی از موارد مدح بغداد است. فراگیری بزهکاری‌های اجتماعی در اثر قحطی و آشفته‌گی‌های داخلی بغداد و غصبی بودن زمین‌های آن، موجب ذمّ بغداد شده است. از آنجا که بغداد، مهد دانش و معارف و تصوف بوده، این امر موجب اشتها بیشتر بغداد شده است. البته وجود عقلاء مجانین و تیمارستان‌های بغداد را نیز نباید نادیده گرفت. گاهی جلوه بغداد را در ارتباط تنگاتنگ آن با خلفا می‌بینیم. خلفای بغداد در همه امور و شئون، نقش بسزا و تعیین‌کننده‌ای داشتند. مشروعیت بخشی به حکومت فرمانروایان قلمرو اسلامی از جمله پادشاهان ایران، یکی از این موارد است. گاهی نیز آثار و ابنیه موجود در بغداد، نظیر بازارها، مقبره‌ها، پل‌ها، محله و رودخانه‌ها موجب

مضمون‌سازی و تجلی بغداد در ادبیات فارسی شده است. در مواردی نیز بسیاری از دیدگاه‌های موجود در ادبیات فارسی نسبت به بغداد، ترجمه‌شده از ادبیات عرب است.

پی‌نوشت

۱. بغداد از دو جز «بغ» و «داد» ترکیب یافته است. بغ به معنی «خدا» و داد به معنی «عطیه و بخشش» است. پس بغداد یعنی عطیه خدا. نیز گفته‌اند بغ همان باغ و بستان و داد، اسم مردی بوده است، یعنی باغ داد. درباره لفظ بغداد، نظرهای مختلفی هست (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل بغداد).

۲. ناگفته نماند که بیشترین کاربرد این اصطلاح را باز در دیوان خاقانی می‌بینیم (خاقانی، ۱۳۹۳: ۱۰۵، ۲۵۶، ۳۵۵، ۴۷۴، ۵۸۹، ۶۰۶، ۶۱۹ و ۹۰۶).

۳. البته در آثار دیگر شاعران نیز بغداد با همدان مضمون‌سازی شده است (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۸).

۴. البته نویسنده هیچ کدام از این ابیات را در دیوان اطعمه نیافت (؟).

۵. در همین مضمون رک: سنایی، ۱۳۸۸: ۸۴۱؛ مولوی، ۱۴۰۰: ۸۲۶، ۱۰۳۶ و ۱۲۲۸. گاهی نیز «طرفه بغداد» را در تقابل با «طرار بصره» آورده‌اند: «و نادرتر آنکه از نادانی طرار بصره در چشم شما طرفه بغداد می‌نماید» (منشی، ۱۳۸۶: ۲۱۶) و نیز:

بغداد را به طرفه بغداد باز ده اندر کمین بصره نشین و طرار گیر
(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۴۱)

برای اطلاع بیشتر از بازتاب طرفه بغداد در دیگر آثار ادبی، رک: خواجهی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۱۰ و ۲۹۷؛ عنصری، ۱۳۶۳: ۱۳۰؛ ناصر خسرو، ۱۳۷۵: ۳۰۲؛ مسعود سعد سلمان، ۱۳۳۹: ۶۲۰؛ قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۶۳.

۶. چنان‌که از خلفای عباسی، منصور دوانقی، حرص شدیدی به ثروت‌اندوزی داشته است (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۱۹) تا جایی که دستمزد کارگران را به درستی پرداخت نمی‌کرده است (طبری، ۱۳۶۹، ج ۱۱: ۴۹۲۱).

۷. به احتمال قوی تعبیری که در متون ادبی فارسی درباره بغداد وارد است، بیشتر مأخوذ از تعبیر عربی است، چنان‌که از یونس بن عبد‌نقل است که می‌گوید: «امام شافعی به من گفت: ای یونس وارد بغداد شده‌ای؟ گفتم: نه. گفت: نه دنیا را دیده‌ای و نه مردم دنیا را» (حموی، ۱۳۹۷، ج ۱: ۴۶۳). یا اثیرالدین اومانی که بیشتر عمر خود را در بغداد گذرانیده است شاید تحت تأثیر همان اندیشه‌ای که در عراق آن زمان درباره بغداد شایع بوده

است، بغداد را «جمله جهان» تلقی کرده است:

گر تو خواهی که جهان جمله به یکجا بینی وان جهان را همه در عیش مهنا بینی
همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد وانگهش همچو فلک گرد برآ تا بینی
(مستوفی، ۱۳۶۳: ۳۷ و ۳۸)

۸. شهرت بغداد به زیبایی، امری شایع بوده که در ادبیات عرب نیز بازتاب داشته است. نظیر این بیت:

هی البلده الحسناء، خصت لأهلها بأشیاء لم یجمعن مذکن فی مصر
(حموی، ۱۳۹۷ه، ج ۱: ۴۶۳)

یعنی: بغداد شهر زیبایی است و چیزهایی برای مردم آن اختصاص یافته که در مصر وجود ندارد.

۹. شاعر عرب نیز بغداد را بهشت دنیا می‌داند:

و یا جنۃ الدنیا و یا مجتنی الغنی و مُنَبِّسُطِ الْأَمَالِ عِنْدَ الْمُتَاجِرِ
(همان: ۴۶۱)

یعنی: ای بغدادی که بهشت دنیا، دارای ثروت و بی‌نیازی و مایه بسط آرزوها نزد دکان‌های تجارت هستی.

۱۰. به ندرت نیز مدح بغداد به سبب زیبارویان آن است. شاعران عرب نیز به زیبارویان بغدادی اشاره کرده‌اند (همان: ۴۶۷). درباره زیبارویان بغداد همین بس که شاعری چون خاقانی گرفتارشان شده است. دیوان خاقانی نشان می‌دهد که وی در بغداد، عاشق زیبارویی بوده است (خاقانی، ۱۳۹۳: ۴۵۳، ۶۲۸ و ۹۵۲). وی در ابیات زیر، زیبایی معشوق خود را چنین توصیف می‌کند:

صَدَتْ فِی بَغْدَادِ ظَبِیْا قَدْ الْف صَدَغَ جَیْمٌ وَ ذَا قَدْ الْف...
مَنْ شَدِمَ عَاشِقٌ بَرَّ أَنْ خُورْشِیدِ رُوی کَا بَرَوَانِ دَارِ هَلَالِ مَنْخَسَفِ
(همان: ۶۲۴)

شاعران دیگر نیز کم و بیش به زیبارویان بغدادی و یا به داشتن معشوق بغدادی اشاره کرده‌اند (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۸۰).

۱۱. برای شواهد بیشتر در همین مضمون رک: حافظ، ۱۳۸۷: ۱۱۶، ۱۹۶ و ۳۵۷؛ خواجهی کرمانی، ۱۳۶۹: ۱۷۸.

۱۲. اکثر اهل فتوت از پیشه‌وران، صنعتگران و تجار و به عبارتی اهل کسبه بودند. هنگامی که جامعه، ثبات، آرامش و امنیت می‌یافت و وضع اقتصادی صنعت‌گران و پیشه‌وران و بازاریان رو به بهبود می‌رفت، طبیعتاً رفتار و منش جوانمردی نیز در میان عامه مردم نمود بیشتری می‌یافت (محبوب، ۱۳۵۰: ۱۸).

۱۳. در ادبیات عرب نیز بغداد را برای عابدان و پرهیزگاران، منزلی شایسته نمی‌دانستند:

الزَّم الثَّغْرَ والتَّوَّاضَعَ فِيهِ لَيْسَ بِبَغْدَادٍ مَنْزِلُ الْعَبَادِ
إِنَّ بِبَغْدَادٍ لِلْمَلُوكِ مَحَلًّا وَمَنْ آخَ لِلْقَارِيءِ الصِّيَادِ

(حموی، ۱۳۹۷، ج ۱: ۴۶۳)

یعنی: ملازم سرزمین شام و فروتنی در آن باش که بغداد منزل عابدان و پرهیزگاران نیست؛ بغداد جای پادشاهان و مکان قاریان شیاد است.

۱۴. چنان‌که شاعر عرب گفته است:

بَغْدَادُ دَارٌ لِأَهْلِ الْمَالِ طَيِّبَةٌ وَلِلْمَفَالِيسِ دَارُ الضَّنْكِ وَالضَّقِيقِ
ظَلَلْتُ حَيْرَانَ أَمْشِي فِي أَرْقَتِهَا كَأَنَّنِي مُصْحَفٌ فِي بَيْتِ زَنْدِيقِ

(سقاف، ۱۴۳۱، ج ۳: ۲۶۹)

یعنی: بغداد سرای نیکویی برای ثروتمندان و سرای تنگ و پریشانی برای فقیران است. حیران و سرگردان در کوچه‌های آن قدم می‌زنم، گویی من قرآنی هستم که در خانه زندیقی قرار دارد.

۱۵. هرچند یکی از خصایص بغداد را آن می‌دانستند که هرگز مرگِ خلیفه‌ای در آنجا اتفاق نمی‌افتد (حموی، ۱۳۹۷، ج ۱: ۴۶۰؛ منشی، ۱۳۸۶: ۲۰؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۶)، سرانجام خاک بغداد هم از سر عبرت به مرگ خلفا گریست.

خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گرید ورنه این شطّ روان چیست که در بغدادست

(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۳۸۰)

چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، سعدی در رثای آخرین خلیفه عباسی، قصاید مستقلی به فارسی با مطلع:

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۸۳)

و به عربی با مطلع زیر سروده است:

حبست بجفنی مدام لا تجری فلمّا طغى الماء استطال على السكر

(همان: ۱۱۳۹)

۱۶. در این بیت از نظامی، علاوه بر بیان رونق و آبادانی کرخ، اشاره‌ای به گزاره تاریخی نیز دارد و آن، شیوع طاعون و وبا و رخداد زلزله در بغداد است. به نوشته ابن‌اثیر در ماه شوال ۵۶۲ در بغداد، زلزله و وبای سخت ظاهر شد و بادی سخت ظاهر شد که چندین عمارت بزرگ بیفتاد و خلقی بی‌شمار در زیر آن عمارات هلاک شدند.

۱۷. برای شواهد بیشتر رک: خاقانی، ۱۳۹۳: ۱۰۵، ۱۳۳، ۲۴۰، ۲۶۰، ۳۵۸، ۴۰۱، ۴۵۳؛ اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۳۲۰ و ۳۳۰.

۱۸. برای شواهد بیشتر رک: خاقانی، ۱۳۹۳: ۹۲۷-۹۲۸؛ معزی، ۱۳۱۸: ۴۷۹؛ حافظ، ۱۳۸۷: ۳۵۷.



منابع

- ابشیهی، شهاب‌الدین محمد بن احمد (۱۴۲۴هـ) المستطرف فی کل فنّ مستطرف، الطبعة الثانية، بیروت- لبنان، مؤسسة الاعلمی.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۳۴۲هـ) مناقب بغداد، تصحیح محمد بهجة الاثری، بغداد، دارالسلام.
- ابن‌یمین، فخرالدین محمود (بی‌تا) دیوان اشعار، تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران، سنایی.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (بی‌تا) حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، المجلد السادس، تحقیق سعدالدین خلیل الاسکندرانی، بیروت-لبنان، دار احیاء التراث العربی.
- انوری، علی‌بن‌محمد (۱۳۶۴) دیوان، به کوشش سعید نفیسی، چاپ سوم، تهران، سکه- پیروز.
- اوحدی مراغی، رکن‌الدین (۱۳۴۰) کلیات، تصحیح سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
- بارانی، محمدرضا (۱۳۹۲) بررسی تاریخی تعامل فکری و سیاسی امامیه با فرقه‌های معتزله، حنبله و اشاعره در عصر آل بویه در بغداد، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بحتری، ابوعباده (بی‌تا) دیوان البحتری، المجلد الاول، حققه عمر فاروق الطباع، بیروت- لبنان، دار الارقم.
- برزین‌مهر، عبدالغنی (۱۳۷۸) ضرب‌الامثال و کنایات، بی‌جا، دانش.
- بهار، لاله‌تیک چند (۱۳۸۰) بهار عجم، فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران، طلایه.
- بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۸۳) تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- پرتوی آملی، مهدی (۱۳۹۱) ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، جلد ۱، چاپ ششم، تهران، سنایی.
- جامی، عبدالرحمان (۱۳۷۱) بهارستان، تصحیح اسماعیل حاکمی، چاپ دوم، تهران، اطلاعات.
- جوینی، عطاملک (۱۳۹۵) تاریخ جهانگشا، بر اساس نسخه محمد قزوینی، به اهتمام احمد خاتمی، دوره سه‌جلدی، چاپ چهارم، تهران، علم.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷) دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ هفتم، تهران، اساطیر.
- حموی، یاقوت‌بن‌عبدالله (۱۳۹۷هـ) معجم البلدان، المجلد الاول، بیروت، دار صادر.
- خاقانی، افضل‌الدین (۲۵۳۷) تحفة العراقین، به اهتمام یحیی قریب، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- (۱۳۹۳) دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی، چاپ یازدهم، تهران، زوار.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد (۲۰۱۱) تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، جلد اول، چاپ

سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

خواجوی کرمانی، کمال الدین (۱۳۶۹) دیوان اشعار، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، تهران، پاژنگ.

خواجه نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن (۱۳۴۷) سیرالملوک، سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

خیام، عمر بن ابراهیم (۱۳۵۴) رباعیات خیام، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر.
دوری، عبدالعزیز و دیگران (۱۳۷۵) بغداد، چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و ایرج پروشانی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۱۲) «طرفه بغداد»، مجله مهر، شماره ۲، صص ۱۳۷۶-۱۳۷۸.

----- (۱۳۶۳) امثال و حکم، جلد ۱، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.

----- (۱۳۷۷) لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۲) تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ پانزدهم، تهران، امیرکبیر.
سعد سلمان، مسعود (۱۳۳۹) دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح رشید یاسمی، تهران، پیروز.
سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵) کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، هرمس.
سقاف، عبدالرحمن بن عبیدالله (۱۴۳۱هـ) العود الهندی، جلد ۳، به اهتمام محمد مصطفی الخطیب، چاپ دوم، بیروت، دارالمنهاج.

سلمان ساوجی (۱۳۷۱) دیوان، تصحیح ابوالقاسم حالت، تهران، سلسله نشریات ما.
سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۷۷) حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، دانشگاه تهران.

----- (۱۳۸۸) دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ هفتم، تهران، سنایی.
سوزنی سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۳۸) دیوان، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران، امیرکبیر.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶) چشیدن طعم وقت: از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر، چاپ دوم، سخن، تهران.

صابی، هلال بن محسن (۱۳۹۷) رسوم دارالخلافة (نقش آیین‌های ایرانی در نظام خلافت اسلامی)، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر کارنامه.
طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۹) تاریخ طبری: تاریخ الرسل و الملوک، جلد ۱۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران، اساطیر.

ظهیر فاریابی، طاهر بن محمد (۱۳۸۱) دیوان، تصحیح امیرحسین یزگردی، به اهتمام اصغر دادبه، تهران، قطره.

عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۶) مصیبت‌نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران، سخن.

- (۱۳۹۴) الهی نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- (۱۳۹۹) تذکره الاولیاء، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، تهران، سخن.
- عنصری، حسن بن احمد (۱۳۶۳) دیوان، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران، سنایی.
- فخرالدین گرگانی، اسعد (۱۳۷۷) ویس و رامین، تصحیح محمد روشن، تهران، صدای معاصر.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۳۵) دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، اقبال.
- قشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۸) رساله قشیری، ترجمه علی حسن بن عثمان، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، زوار.
- قطران تبریزی (۱۳۶۲) دیوان حکیم قطران تبریزی، تصحیح محمد نخجوانی، تهران، ققنوس.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴هـ) بحار الانوار، جلد ۳، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۵۰) فتوت نامه سلطانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) نزهة القلوب، به اهتمام گای لسترنج، تهران، کتاب.
- مصفی، ابوالفضل (۱۳۶۵) فرهنگ اصطلاحات نجومی (همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی)، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- معزی، محمد بن عبدالملک نیشابوری (۱۳۱۸) دیوان، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- منشی، نصرالدین محمد (۱۳۸۶) ترجمه کلیل و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، محور.
- منوچهری دامغانی، احمد بن قوص (۱۳۳۸) دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران، زوار، ۱۳۳۸.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۵) مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، چاپ سوم، تهران، هرمس.
- (۱۴۰۰) کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، هرمس.
- ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۷۵) دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل با همکاری دانشگاه تهران.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۲) دیوان، به کوشش سعید نفیسی، چاپ پنجم، تهران، فروغی.
- (۱۳۸۳) کلیات نظامی، دو جلدی، تصحیح وحید دستگردی، ویرایش بهمن خلیفه، چاپ سوم، تهران، طلایه.
- نیشابوری، حسن بن محمد (۱۴۰۷هـ) عقلاء المجانین، تحقیق عمر الاسعد، بیروت، دار النفائس.

وطواط، رشیدالدین (۱۳۳۹) دیوان: به انضمام حدایق السحر فی دقایق الشعر، تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابخانه بارانی.

هجویری، علی بن عثمان (۱۳۹۸) کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چاپ یازدهم، تهران، سروش.

